



پیغام عشق

قسمت پانصد و شصت و پنجم





به نام خدا

سلام آقای شهبازی، سلام دوستان گنج حضوری.

ابیات کلیدی حضرت مولانا در ارتباط با سکوت و خاموشی با عنوان «سکوت صدای خداست.»

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۳۴

خاکی بودم خموش و ساکن

مستم کردی به هست کردن

خاموش بودم، ساکن بودم، زندگی! تو آمدی این چهار بُعد من را ساختی و یک من ذهنی به وجود آوردی و من را مست این همانیدگی‌ها کردی و این جزء طرح تو بوده است؛ اما من به جای این که، این چیزهای آفل را شناسایی و بعد آن‌ها را لا کنم تا به تو زنده شوم، برعکس به این هم‌هویت‌شدگی‌ها چسبیدم و آن‌ها را به جای عدم در مرکز قرار دادم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۳۴

هستی بگذارم و شوم خاک

تا هست کنی مرا دگر فن

اما الآن تسلیم می‌شوم و فضاگشایی می‌کنم و این هستی مجازی من ذهنی، که چسبیدن به چیزهای آفل بود را رها می‌کنم و هر لحظه می‌گویم: «نمی‌دانم»، تا تو ای زندگی، با فن دیگری، که همان تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری حضور است، من را به خودت زنده کنی.



مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۳۴

خاموش که گفت نیز هستی است

باش از پی اَنْصِتُواش اَلْکَن

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۴

«... وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»

«...خاموش باشید، باشد که مورد رحمت او واقع شوید.»

خاموش باش و با من ذهنی حرف نزن! اگر تو به خدا زنده شوی و فرمان اَنْصِتُوا را اجرا کنی، و لو این که زبانت بگیرد و کمی حرف بزنی، بهتر از این است که با من ذهنی، روان و زیبا صحبت کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۶۸

گفتی که خَمَشُ کُنم، نکردی

می خندد عشق بر ثبَات

بارها قول دادیم که این ذهن را خاموش کنیم و از یک فکر همانیده به یک فکر همانیده دیگر نپریم، تا به فاصله بین دو فکر که از جنس سکوت و خداست زنده شویم، اما ما عمل نکردیم و هر لحظه با من ذهنی حرف زدیم و اجازه ندادیم تا خداوند از طریق ما حرف بزند و با گفت‌وگوی ذهنی یک ثباتی درست کردیم که روی چیزهای اقل بنا شده است؛ مثل هم‌هویت شدن با پول، زیبایی ظاهری، تأیید و توجه خواستن از مردم، حسِ قدرشناسی. بنابراین زندگی، به این رفتارهای همانیده ما می‌خندد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

أَنْصِتُوا رَا غُوشِ كُنْ، خَامُوشِ بَاشِ

چون زبانِ حقِ نگشتی، گوشِ باشِ

فرمانِ خاموشِ باشِ را گوشِ کن و با من ذهنی، خودت را به توصیف درنیاور و تا زمانی که زندگی از طریق تو حرف نمی‌زند، فقط گوش بده؛ یعنی ما وقتی به زبان ذهن حرف نزنیم و خاموش باشیم، پس از مدتی، آن یک زبان که زبان خداوند است، باز می‌شود و زندگی از طریق ما حرف می‌زند، چون ما با او یکی شده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷

گفته او را من زبان و چشمِ تو

من حواس و من رضا و خشمِ تو

خداوند می‌فرماید: اگر تو در برابر اتفاق این لحظه واکنش نشان ندهی و با من ذهنی‌ات، حرف نزنی و آگاهانه سکوت کنی و براساس پنج حسّت عمل نکنی و فقط به صورت حضور ناظر، شاهد افکارت باشی، من با نیروی گن فکان، با دمِ خودم، مرکزت را عدم می‌کنم؛ در آن صورت، من زبان، چشم، حواس، رضا و خشمِ تو می‌شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جَدُوبِ رحمت است

وین نشانِ جستن، نشانِ علّت است

خاموشی، یعنی با من ذهنی حرف نزن.

خاموشی، یعنی خود را در معرضِ نمایش قرار ندادن و تأیید نخواستن.



خاموشی، یعنی طلبِ قدرشناسی نکردن.

و وقتی ما، شناسایی می‌کنیم که این هم‌هویت‌شدگی‌ها در مرکزمان است، صبر می‌کنیم، دردِ هشیارانہ می‌کشیم، فضاگشایی می‌کنیم، ذهنمان را خاموش می‌کنیم و با علّت‌های ذهنی، خداوند را جست‌وجو نمی‌کنیم و این صبر و خاموشی، به شدّت رحمت الهی، که همان عدم شدن مرکزمان است را جذب می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

أَنْصِتُوا بِبِذِيرٍ، تَا بَرِ جَانِ تُو

أَيِدُ از جَانَانِ، جَزَايِ أَنْصِتُوا

خاموش باش و ذهنت را با فضاگشایی پی‌درپی، ساکت کن، تا بر جان اصلی تو، پاداشِ أَنْصِتُوا، که همان تبدیل و زنده شدن به زندگی است، اجرا شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

بِيشَ بَيْنَا، شَدَّ خَمُوشِي نَفْعِ تُو

بِهَرِ اَيْنِ اَمَدِ خَطَابِ أَنْصِتُوا

خاموش بودن و حرف نزدن با من‌ذهنی در نزد خداوند و بزرگانی چون مولانا و تسلیم امر کن‌فکان شدن، به نفع ماست، برای همین فرمان خاموش باشید آمده است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

پَسِ شَمَا خَمُوشِ بَاشِيدُ أَنْصِتُوا

تَا زَبَانِ تَانِ مَن شُومِ دَرِ كَفْتِ وَگُو

زندگی هر لحظه به ما می‌گوید: شما خاموش باشید و با من ذهنی حرف نزنید تا من به‌جای شما از فضای عدم و سکون حرف بزنم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۲

چون که عاشق، اوست تو خاموش باش

او چو گوش ات می‌گشدد، تو گوش باش

خداوند عاشق ما که درحقیقت خودش هستیم است و هر لحظه با طرح یک اتفاق درصدد عدم کردن مرکز ماست؛ ما نباید با من ذهنی اتفاق را قضاوت کنیم؛ بلکه باید سکوت کنیم و تسلیم باشیم و واکنش نشان ندهیم و با کشیدن درد هشیارانه اجازه دهیم تا زندگی در اثر فضاگشایی ما را به خودش زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

چون تو گوش‌ی، او زبان نی جنس تو

گوشها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۳

کودک اول چون بزاید شیرنوش

مدتی خاموش باشد، جمله گوش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۴

مدتی می‌بایدش لب دوختن

از سخن، تا او سخن آموختن



زندگی از جنس زبان است و ما از جنس گوش هستیم، اما الآن که من ذهنی داریم، از جنس زندگی نیستیم و چون مرکزمان عدم نشده است، باید خاموش باشیم و گوش بدهیم و با ذهنمان حرف نزنیم؛ مثل کودکی باشیم که وقتی شیرخواره است، فقط گوش می‌دهد و حرف نمی‌زند؛ ما هم باید مدتی مانند این کودک سخن نگوئیم و فقط در برابر اتفاقات فضاگشایی کنیم تا مرکزمان عدم شود و در این صورت است که زندگی از طریق ما حرف می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۵

ور نباشد گوش و تی تی می‌کند

خویشتن را گنگ گیتی می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۶

گر اصلی، کش نبود آغاز گوش

لال باشد، گی کند در نطق، جُوش؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۷

زآنکه اولِ سمع باید نطق را

سوی منطق از ره سمع اندر آ

اگر کودک در همان ماه‌های اول، شروع به تی تی کردن کند و ساکت نباشد، مسلماً حرف زدن را یاد نمی‌گیرد و کسی هم که از کودکی کر باشد، نمی‌تواند حرف بزند؛ بنابراین ما هم باید اول فقط به حرف زندگی گوش بدهیم و شروع کنیم به روی خود کار کردن و به دیگران کاری نداشته باشیم و با شناسایی هم‌هویت‌شدگی‌ها در مرکزمان اجازه دهیم تا نیروی کن‌فکان خداوند به کار بیفتد و مرکزمان را عدم کند. این جاست که ذهنمان ساکت می‌شود و خداوند از طریق ما سخن



می گوید و این سخن گفتن از طریق ارتعاش عشق و شادی بی سبب از درون ما می جوشد و در همه کس و همه چیز جاری می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۷

گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار

مدتی خاموش خو کن هوش دار

اگر ما با من ذهنی حرف بزنیم، مثل غباری می شود که چشم هشیاری حضور ما را می بندد؛ باید مدتی ذهن را خاموش کنیم تا زندگی هوش خودش که همان تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور است را به ما بدهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۳

دهان بستم، خمش کردم، اگر چه پرغم و دردم

خدایا صبرم افزون کن، در این آتش به ستاری

من دهان من ذهنی را می بندم و خاموش می کنم؛ اگر چه هم هویت شدگی های زیادی دارم، اما صبر می کنم و درد هشیارانه می کشم و فضاگشایی می کنم، تا خداوند که پوشاننده عیب هاست، با قانون قضا، دم زنده کننده خودش که می گوید بشو می شود را اجرا و من را به خودش زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کُنی مَر غیر را حَبْر و سَنی

خویش را بدخو و خالی می کُنی



یکی از عادت‌هایی که باعث می‌شود ما زیاد حرف بزنییم و سکوت نکنیم، این است که با من ذهنی می‌خواهیم مردم را عوض کنیم چون ما هنوز عمیق و ریشه‌دار نشده‌ایم، انرژی حضورمان از دست می‌رود و آن فضای عدم و گشوده‌شده در درون ما به‌وجود نمی‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۷

مُتَّصِلِ چُون شُد دِلَتِ بَا اَنْ عَدَن

هین بگو مَهْرَاسِ از خالی شُدَن

وقتی فضای درونت را باز کردی و با خداوند یکی شدی از طریق آن فضای گشوده‌شده می‌توانی حرف بزنی ولی اگر به زندگی وصل نیستی، بهتر است سکوت کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۸

اَمْرُ قَلِّ زینِ اَمَدَشِ کایِ رَاسَتین

کَم نِخواهد شُد بگو دریاست این

فرمان قل که در قرآن آمده است، برای این است که می‌گویند: ای کسی که به من زنده شده‌ای و در این لحظه ابدی ساکن هستی، الآن حرف بزنی چون من و تو یکی شده‌ایم و دویی وجود ندارد و این فضای گشوده‌شده و عدم مانند دریاست که تمام نخواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۹

اَنْصِتُوا یعنی که اَبَتِ را به لاغ

هین تَلَفِ کَم کُن که لِبْخُشکِ است باغ



وقتی ما در ذهن هستیم و مدام از یک فکر به فکر دیگر می‌پریم، باغ هشیاری حضورمان خشک شده است؛ زیرا ما اصلاً فاصله بین دو فکر، که فضای سکوت و سکون است را تجربه نمی‌کنیم و با من ذهنی انرژی زنده زندگی را، وارد ذهن می‌کنیم و فکری که از سر من ذهنی‌مان است را تحویل خود و دیگران می‌دهیم و به همان فکرها هم واکنش نشان می‌دهیم و این واکنش‌ها، همراه با درد و ترس و نگرانی است. پس باید ساکت باشیم و این فکر بعد از فکر را تعطیل کنیم و آب زنده زندگی را بیهوده تلف نکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۶۶

این سگان گراند ز امر اَنْصِتُوا

از سَفَه، وَع وَعَ کَنان بر بَدِرِ تو

اگر کسی فضای درونش باز و به خدا زنده شود و هر لحظه با فضای گشوده شده حرف بزند و عمل کند، کسانی که من ذهنی دارند، فرمان خاموش باشید را نمی‌شنوند و از سر ستیزه و دشمنی، به این انسان‌های به حضور رسیده، طعنه می‌زنند و از آن‌ها ایراد می‌گیرند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۴۶

چو گفتست اَنْصِتُوا ای طوطی جان

پیر خاموش و رو تا آشیانه

زندگی می‌گوید: ذهنت را خاموش کن و عقل من ذهنی را، از کار بینداز. تو طوطی جان هستی، طوطی من ذهنی نیستی. تو به غلط فکر می‌کنی خدا دارد در سرت صحبت می‌کند، نمی‌دانی که من ذهنی، دارد حرف می‌زند. طوطی جان تو وقتی به زندگی زنده شود، خدا از طریق تو صحبت می‌کند. بنابراین اگر ذهنت را خاموش کنی، با نیروی کن‌فکان، به آشیانه، یعنی فضای یکتایی، پرواز خواهی کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۲

خامُشی بحرست و، گفتن همچو جو

بحر می جوید تو را، جو را مجو

سکوت و خاموشی مانند دریاست و سخن گفتن با من ذهنی، مثل جوی آب است؛ یعنی اگر ما خاموش باشیم و با ذهنمان حرف نزنیم و فاصله بین دو فکر را نبندیم و هر لحظه در برابر اتفاقات، فضاگشایی کنیم، خداوند از طریق فضای گشوده شده، ما را به سوی خودش که همان دریای یکتایی است می کشاند و ما هر لحظه به او زنده تر می شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۱۵

هین خُمش کن تا بگوید شاه قل

بلبلی مفروش با این جنس گل

ای عاشقی که روی خودت تمرکز داری، اگر تو با فضاگشایی پی در پی، در اطراف اتفاقات، ارتعاش عشق و شادی بی سبب را به جهان می فرستی، پس نیازی نیست سخن بگویی و خودت را در جمع مطرح کنی، زیرا اگر خودت را با من ذهنی بیان کنی، دچار حوادث ناگوار خواهی شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۲۰

تو خُمش کن، که خداوند سخن بخش بگوید

که همو ساخت در قفل و همو کرد کلیدی

ذهنت را خاموش کن تا خداوند از این فضای سکون و گشوده شده، از طریق تو صحبت کند و اگر بر حسب من ذهنی حرف بزنی، خداوند این فضای گشوده شده را می بندد؛ اما اگر خاموش باشی و فضا را باز کنی، زندگی با کلید کن فکان، درون بسته شده ات را باز می کند و به خدا زنده می شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۴۲

خود اوست جمله طالب و ما همچو سایه‌ها

ای گفت‌وگوی ما همگی گفت‌وگوی دوست

خداوند طالب ماست و ما با من ذهنی، سایه او هستیم. ای کاش ما با من ذهنی حرف نزنیم و او حرف بزند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۴۲

تصویرهای ناخوش و اندیشه‌ی رکیک

از طبع سست باشد و این نیست خوی دوست

ما نباید با تصویرهای ناخوش من ذهنی که براساس چیزهای آفل مثل درد، کینه، رنجش، بنا شده است، حرف بزنیم، چون خوی من ذهنی، خوی خداوند نیست.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۴۲

خاموش باش تا صفت خویش خود کند

کوهای هوی سرد تو؟ کوهای های دوست؟

خاموش باش تا زندگی، خودش خودش را زنده کند و تو صفت‌های من ذهنی را به خداوند نشان نده. این های هوی سرد من ذهنی کجا و این صداهاى خوش کسی که به خدا زنده شده است کجا؟
دوستان گنج حضوری، سکوت یعنی در اتفاقات گم نشدن.

سکوت یعنی اتفاق این لحظه را بازی گرفتن.

سکوت یعنی فضای سکون و سکوت اطراف اتفاق را جدی گرفتن.



بیاییم با من ذهنی دم نزنیم و سکوت کنیم و هر لحظه فضا را، در برابر اتفاق این لحظه باز کنیم تا صدای زندگی را بشنویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۵

دم مَزَن تا بشنوی از دم زنان

آنچه نامد در زبان و در بیان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۶

دم مَزَن تا بشنوی زان آفتاب

آنچه نامد در کتاب و در خطاب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۷

دم مَزَن تا دم زند بهر تو روح

آشنا بگذار در کشتی نوح

ارادتمند شما، فریبا الهی مهر



یک اشتباه

اخیراً یکی از پرده‌های کژنمایی که ذهن من بر روی چشمانم انداخته بود، کنار زده شد و من متوجه شدم که با ذهنم به دنبال خدا و ارتباط با او می‌گشتم؛ و چون دریافت‌های ذهنی‌ام برایم بسیار جالب بود فکر می‌کردم از حضور می‌آید؛ در صورتی که به جز لذت ذهنی لذت دیگری برایم نداشتند، عشق و سوزی در کار نبود.

پیغامی با نام «آینه تمام نمای هستی» در کانال فرستادم که از همان بینش برخاسته بود. اشکالش این بود که در زمان بروز اتفاقاتی که نمی‌توانستم رهایشان کنم به جای فضای گشوده به ذهن و دنبال علت گشتن، پناه می‌بردم؛ این غلط است.

همچنین همان طور که آقای شهبازی در برنامه ۸۹۱ فرمودند، آینه و ترازویی که ما از آن‌ها سخن می‌گوییم به توصیف در نمی‌آیند، آن‌ها ویژگی‌هایی از همان مرکز عدم هستند که ذهن به شناخت درستی از آن‌ها دسترسی ندارد.

از همراهان گنج حضور و آقای شهبازی نارین عذر می‌خواهم و ممنونم که با فضاگشایی و عشق، اشتباه مرا به شناختی ارزشمند و عمیق برایم بدل کردید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۳

گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن

مُصلِحی تو، ای تو سلطان سُنْ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۴

کیمیا داری که تبدیلت کنی

گرچه جوی خون بود، نیلت کنی

و این‌ها از برکات مدرسه عشق مولانای عزیز، است که می‌فرماید:



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۷۸

ای بسا کس را که صورت، راه زد

قصد صورت کرد و، بر الله زد

با سپاس فراوان

شیما



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com